

برنامه شماره ۸۱۴ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷

(۱) آمدِ ندا از آسمانِ جانِ را که: «باز آ، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اَهْلًا و سَهْلًا، مرحبا

(۲) سَمْعًا و طاعه ای ندا! هر دم دو صد جانتِ فدا
یک بارِ دیگر بانگِ زن، تا بَرِپرَم بر هَلْ اَتی»

(۳) ای نادره مهمانِ ما! بُردی قرار از جانِ ما
آخر کجا می خوانیم؟! گفتا: «بُرون از جان و جا!»

(۴) از پایِ این زندانیان، بیرون گنم بندِ گران
بر چرخ، بَنهم نردبان، تا جان بر آید بر عَلا

(۵) تو جانِ جانِ افزاستی، آخرِ زِ شهرِ ماستی
دل بر غریبی می‌نهی، این کی بُود شرطِ وفا؟!

(۶) آوارگی نوشت شده، خانه فراموش شده
آن گنده پیرِ کابلی، صد سحرِ کردت از دغا

(۷) این قافله بر قافله، پویان سویِ آن مَرَحَلَه
چون بر نمی‌گردد سَرَت؟ چون دل نمی‌جوشد تو را؟

(۸) بانگِ شتربان و جَرَس، می‌نشود از پیش و پس!
ای بس رفیق و هم‌نفسِ آن جا نشسته گوشِ ما

(۹) خلقی نشسته گوشِ ما، مَسْتُ و خوش و بیهوشِ ما
نعره‌زنان در گوشِ ما که: «سوی شاه آ ای گدا»

→ 814 ✨ 001

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

آمدِ ندا از آسمان جان را که: «باز آ، اَصَلّا»
جان گفت: «ای نادِی خوش! اَهْلًا و سَهْلًا، مرحبا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* اَصَلّا: هان؛ به هوش باش؛ دعوتِ عمومی

* نادِی: منادی؛ ندا کننده

* اَهْلًا و سَهْلًا، مرحبا: خوش آمدید؛ صفا آوردید؛

خوش آمد گفتن به مهمان و استقبال گرم و دوستانه از او.

«صَادَفْتُ أَهْلًا لَا غُرْبَاءَ وَ وَطِئْتُ سَهْلًا لَا وَغْرًا مَرَحَبًا اللَّهُ مَرَحَبًا.»

«با اهلِ خانواده خود روبه‌رو شدی نه با بیگانگان؛ و در جایی خوشایند

و مطبوع گام نهاده‌ای و نه در جایی ناخوشایند و ناهموار؛ خداوند به

تو وسعت و فراخی و رفاه دهد!»



➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا



➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا

→



« مثلث همانش »

➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا



« مثلث واهمانش »

➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا



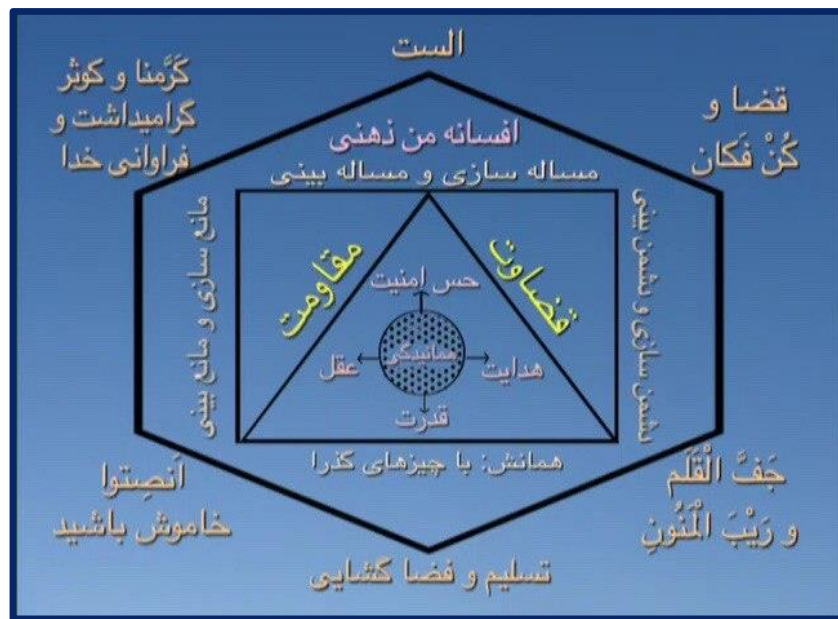
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا

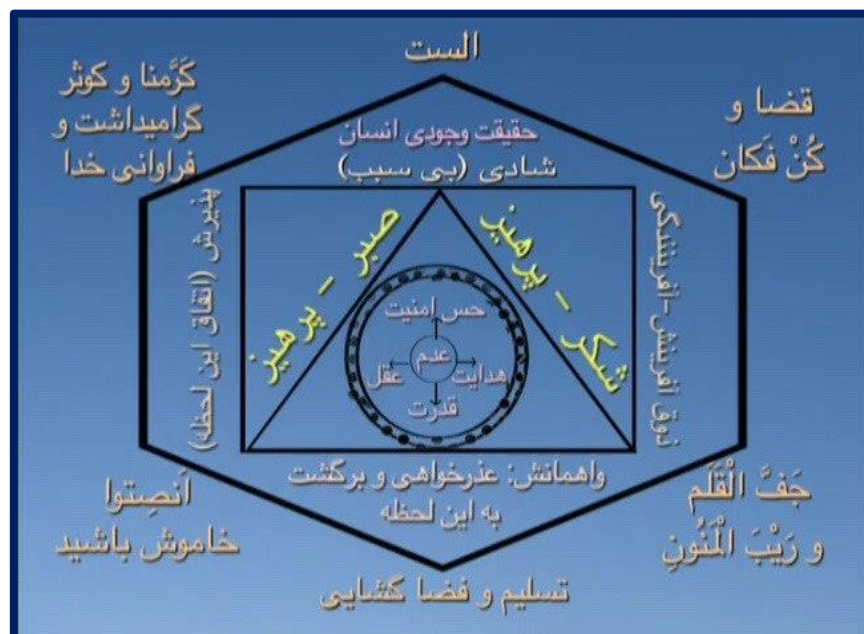


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آمد ندا از آسمانُ جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادیِ خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا



➤ آمد ندا از آسمان جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادی خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا



➤ آمد ندا از آسمان جان را که: «بازاً، الصَّلا»
جان گفت: «ای نادی خوش! اهلاً و سهلاً، مرحبا

♦ دو بیت از دفتر پنجم مثنوی - در خصوص مفهوم کلی غزل و حمله‌های من‌ذهنی اطرافیان به ما:

→ 814 ✦ 002

دیو چون عاجز شود از اِفْتِتان

اِسْتِعاَنَتِ جوید او زین اِنسیان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱)



« مربع افسانه من‌ذهنی »

➤ دیو چون عاجز شود از اِفْتِتان

اِسْتِعاَنَتِ جوید او زین اِنسیان

→ 814 ✦ 003

که شما یارید با ما، یاری

جانبِ ماییدِ جانب‌داری

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲)



« مربع افسانه من‌ذهنی »

➤ که شما یارید با ما، یاری

جانبِ ماییدِ جانب‌داری

♦ دو بیت از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم کلی و بیت اول غزل اصلی:

→ 814 ✨ 004

بِرِ ای دل به پنهانی، به پَر و بالِ روحانی
گَرَت طالب نبودی شه، چنین پَرهات نگشودی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۲۴، بیت دهم)

→ 814 ✨ 005

در احسان سابق است آن شه، به وعده صادق است آن شه
اگر نه خالق است آن شه، تو را از خَلق نَرَبودی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۲۴، بیت یازدهم)

* سابق: مُقَدِّم؛ پیشین؛ سبقت گیرنده، برتر

♦ سه بیت از دفتر ششم مثنوی - در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی - غدقن بودن «تقلید»:

→ 814 ✨ 006

چشم داری تو، به چشمِ خود نگر
مَنگر از چشمِ سَفیهی بی خبر

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲)

→ 814 ✨ 007

گوش داری تو، به گوشِ خود شنو
گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳)

→ 814 ✨ 008

بی زِ تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقلِ خود اندیشه کن

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴)

بریده‌ای از دفتر اول مثنوی – در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی – غدقن بودن «تقلید»:

→ 814 ✨ 009

دل بدو دادند ترسایان، تمام
خود چه باشد قُوتِ تقلیدِ عام!

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۱)

→ 814 ✨ 010

در درونِ سینه مهرش کاشتند
نایبِ عیسیش می‌پنداشتند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲)

→ 814 ✨ 011

او به سِرِّ، دَجَّالِ یک چشمِ لعین
ای خدا، فریادِ رَس، نِعَمَ الْمُعین

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۳)

→ 814 ✨ 012

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چو مُرغانِ حریصِ بی‌نوا

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۴)

→ 814 ✨ 013

دَم‌به‌دَم ما بسته دامِ نویم
هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۵)

→ 814 ✨ 014

می‌رهانی هر دمی ما را و باز
سوی دمی می‌رویم ای بی‌نیاز
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۶)



→ 814 ✨ 015

ما درین انبار، گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده، گم می‌کنیم
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷)



→ 814 ✨ 016

می‌نیدیشیم آخر ما به هوش
کین خلل در گندم است از مکر موش
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸)
* خلل (= خِلَل): نقصان؛ کاستی



→ 814 ✨ 017

موش تا انبار ما حُفره زده‌ست
وَز فَنَش انبار ما ویران شده‌است
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹)



* حُفره: گودال * فَن: عِلْم و هنر و صنعت؛ دانایی؛ فریبندگی؛ تزویر

→ 814 ✨ 018

اوّل ای جان، دفعِ شرّ موش کن
و آنگهان در جمعِ گندم جوش کن
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰)



* جوش زدن: سعی کردن زیاد

→ 814 ✨ 019

بشنو از اخبارِ آن صدرِ صدور لا صَلَوَةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحُضُورِ



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۱)

* صدرِ صدور: بزرگِ بزرگان

→ 814 ✨ 020

«لا صَلَوَةَ إِلَّا بِالْحُضُورِ الْقَلْبِ»

«نماز (عبادت) بدونِ حضور، کامل نیست.»

(حدیث نبوی)

→ 814 ✨ 021

گر نه موشی دزد در انبار ماست گندمِ اعمالِ چلِ ساله کجاست؟



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲)

→ 814 ✨ 022

ریزه ریزه صدقِ هرروزه چرا جمع می ناید درین انبارِ ما؟



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۳)

→ 814 ✨ 023

بس ستارهٔ آتش از آهن جهید و آن دلِ سوزیده پذیرفت و کشید



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۴)

* ستارهٔ آتش: جرقه و پاره‌های خردِ آتش که از آتش می جهد.

→ 814 ✨ 024

لیک در ظلمت یکی دزدی نهان می نهد انگشت بر استارگان



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۵)

→ 814 ✨ 025

می کُشد استارگان را یک به یک تا که نفروزد چراغی از فلک



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۶)

→ 814 ✨ 026

گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مایی، نباشد هیچ غم



(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷)

تک بیت مهم از دفتر پنجم مثنوی – در تبیین کلیت مفهوم غزل اصلی – غدقن بودن تمرکز روی دیگران:

→ 814 ✨ 027

تا کُنی مَر غیر را حَبَر و سَنی خویش را بدخو و خالی می کُنی



(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶)

* حَبَر (حَبَر): دانشمند؛ دانا * سَنی: رفیع؛ بلندمرتبه

❖ غزل جانبی برنامه - بیت اول (مطلع) - در تبیین کلیت و مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه:

→ 028 ✦ 814

ز کجا آمده‌ای، می‌دانی؟

ز میانِ حَرَمِ سبحانی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)

* سبحانی: الهی، ربانی



➤ ز کجا آمده‌ای، می‌دانی؟

ز میانِ حَرَمِ سبحانی



➤ ز کجا آمده‌ای، می‌دانی؟

ز میانِ حَرَمِ سبحانی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت دوم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ 814 ✨ 029

یاد کن، هیچ به یادت آید آن مقاماتِ خوشِ روحانی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)



➤ یاد کن، هیچ به یادت آید
آن مقاماتِ خوشِ روحانی؟



➤ یاد کن، هیچ به یادت آید
آن مقاماتِ خوشِ روحانی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت سوم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ 030 ✦ 814

پس فراموش شدست آنها لاجرم خیره و سرگردانی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)

* لاجرم: ناچار؛ ناگزیر



➤ پس فراموش شدست آنها
لاجرم خیره و سرگردانی



➤ پس فراموش شدست آنها
لاجرم خیره و سرگردانی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت چهارم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ 031 ✦ 814

جان فروشی به یکی مُشتی خاک این چه بیع است بدین ارزانی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)

* بیع: خرید و فروش؛ داد و ستد



➤ جان فروشی به یکی مُشتی خاک
این چه بیع است بدین ارزانی؟



➤ جان فروشی به یکی مُشتی خاک
این چه بیع است بدین ارزانی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت پنجم - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

→ 814 ✨ 032

باز ده خاک و بدان قیمتِ خود

نی غلامی، مَلِکی، سلطانی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)



➤ باز ده خاک و بدان قیمتِ خود

نی غلامی، مَلِکی، سلطانی



➤ باز ده خاک و بدان قیمتِ خود

نی غلامی، مَلِکی، سلطانی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت ششم (مقطع) - در تبیین مفهوم بیت اول و کلیت غزل اصلی برنامه:

➔ 814 ✨ 033

جهتِ تو ز فلک آمده‌اند خوب‌رویانِ خوشِ پنهانی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۲۷)



➤ جهتِ تو ز فلک آمده‌اند
خوب‌رویانِ خوشِ پنهانی



➤ جهتِ تو ز فلک آمده‌اند
خوب‌رویانِ خوشِ پنهانی

بریده‌ای از دفتر اول مثنوی – در تبیین مفهوم کلیت و بیت اول غزل اصلی:

→ 814 ✦ 034

سر، شکسته نیست، این سر را مَبَند یک دو روزی جهد کن، باقی بخند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۸)



➤ سر، شکسته نیست، این سر را مَبَند
یک دو روزی جهد کن، باقی بخند



➤ سر، شکسته نیست، این سر را مَبَند
یک دو روزی جهد کن، باقی بخند

→ 814 ✦ 035

بد مُحالی جُست، کو دنیا بجُست نیک حالی جُست، کو عُقبی بجُست (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۹)

* مُحال: ناممکن و ناشدنی * عُقبی: آخرت، قیامت



➤ بد مُحالی جُست، کو دنیا بجُست
نیک حالی جُست، کو عُقبی بجُست



➤ بد مُحالی جُست، کو دنیا بجُست
نیک حالی جُست، کو عُقبی بجُست

→ 814 ✨ 036

مکرها در کسب دنیا، بارد است مکرها در ترک دنیا، وارد است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۰)

* بارد: سرد؛ خنک و ناخوشایند؛ در این جا یعنی نامربوط و ناوارد و ناروا



➤ مکرها در کسب دنیا، بارد است
مکرها در ترک دنیا، وارد است



➤ مکرها در کسب دنیا، بارد است
مکرها در ترک دنیا، وارد است

→ 814 ✦ 037

مکر آن باشد که زندان حفره کرد آن که حفره بست، آن مکر است سرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۱)

* حفره: سوراخ؛ گودال؛ مَغاک (مُغاک)



➤ مکر آن باشد که زندان حفره کرد
آن که حفره بست، آن مکر است سرد



➤ مکر آن باشد که زندان حفره کرد
آن که حفره بست، آن مکر است سرد

→ 814 ✦ 038

این جهان زندان و ما زندانیان حُفره کن زندان و خود را وارَهان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۲)

→ 814 ✦ 039

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»

«دنيا زندانِ مؤمن و بهشتِ کافر است.»

(حدیث نبوی)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ این جهان زندان و ما زندانیان
حُفره کن زندان و خود را وارَهان



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ این جهان زندان و ما زندانیان
حُفره کن زندان و خود را وارَهان

→ 814 ✦ 039

→ 814 ✦ 040

چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن



نه قُماش و نقره و ميزان و زن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۳)

* قُماش: رخت؛ متاع اسبابِ خانه * میزان: ترازو



➤ چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن

نه قُماش و نقره و ميزان و زن



➤ چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن

نه قُماش و نقره و ميزان و زن

→ 814 ✨ 041

مال را کز بهر دین باشی حَمول

نِعْمَ مالُ صالحُ خواندش رسول

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۴)

* حَمول: بسیار حمل کننده؛ بردبار، شکیا

→ 814 ✨ 042

« نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. »

« چه نکوست مال شایسته برای بنده شایسته! »

(حدیث)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ مال را کز بهر دین باشی حَمول
نِعْمَ مالُ صالحُ خواندش رسول



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ مال را کز بهر دین باشی حَمول
نِعْمَ مالُ صالحُ خواندش رسول

→ 043 ✦ 814

آب در کشتی، هلاکِ کشتی است

آب، اندر زیرِ کشتی، پُشتی است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۵)

* پُشتی: حامی؛ پشت و پناه



➤ آب در کشتی، هلاکِ کشتی است

آب، اندر زیرِ کشتی، پُشتی است



➤ آب در کشتی، هلاکِ کشتی است

آب، اندر زیرِ کشتی، پُشتی است

→ 814 ✦ 044

چون که مال و ملک را از دل براند ز آن سلیمان، خویش جز مسکین نخواند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۶)



➤ چون که مال و ملک را از دل براند
ز آن سلیمان، خویش جز مسکین نخواند



➤ چون که مال و ملک را از دل براند
ز آن سلیمان، خویش جز مسکین نخواند

→ 814 ✦ 045

✦ کوزه سربسته، اندر آب زفت

از دل پُرباد، فوق آب رفت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۷)



➤ کوزه سربسته، اندر آب زفت

از دل پُرباد، فوق آب رفت



➤ کوزه سربسته، اندر آب زفت

از دل پُرباد، فوق آب رفت

→ 814 ✦ 046

✦ بادِ درویشی چو در باطن بُود

بر سرِ آبِ جهان، ساکن بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۸)



➤ بادِ درویشی چو در باطن بُود

بر سرِ آبِ جهان، ساکن بُود



➤ بادِ درویشی چو در باطن بُود

بر سرِ آبِ جهان، ساکن بُود

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) - مجدد:

→ 814 ✨ 047

آمدِ ندا از آسمان جان را که: «باز آ، اَلصَّلا»
جان گفت: «ای نادِی خوش! اَهْلًا و سَهْلًا، مرحبا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* اَلصَّلا: هان؛ به هوش باش؛ دعوتِ عمومی

* نادِی: منادی؛ ندا کننده

* اَهْلًا و سَهْلًا، مرحبا: خوش آمدید؛ صفا آوردید؛ خوش آمد گفتن به مهمان و
استقبال گرم و دوستانه از او.

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ 814 ✨ 048

سَمْعًا و طاعَه ای ندا! هر دَم دو صد جانتِ فدا
یک بارِ دیگر بانگِ زَن، تا بَرِ پَرَم بر هَلْ آتی»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* سَمْعًا و طاعَه: می شنوم و فرمان بردارم. اُسْمَعُ سَمْعًا و اُطِيعُ طاعته، یعنی می شنوم شنیدنی
و اطاعت می کنم اطاعت کردنی. و اما معنی ساده و متداول فارسی آن
این است: گوش به فرمانم. فرمان بردارم، به روی چشم! اطاعت می کنم.

→ 814 ✨ 049

« هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا! »

« آیا (جز این است که) مدت زمانی بر انسان گذشته است و او چیز قابل ذکر (ذکرکردنی با ذهن) نبوده است؟! »

(قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۱)

تکبیت از دفتر اول مثنوی – در تبیین مفهوم بیت دوم غزل اصلی:

→ 814 ✨ 050

حُکْمِ حَقِّ گُسترد بهرِ ما بِسَاطِ

که بگویند از طریقِ انبساط

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)



➤ حُکْمِ حَقِّ گُسترد بهرِ ما بِسَاطِ

که بگویند از طریقِ انبساط



➤ سَمْعاً و طاعه ای نِدا! هر دَم دو صد جانت فِدا
یک بارِ دیگر بانگِ زَن، تا بَرِپرَم بر هَلْ اَتی»



➤ سَمْعاً و طاعه ای نِدا! هر دَم دو صد جانت فِدا
یک بارِ دیگر بانگِ زَن، تا بَرِپرَم بر هَلْ اَتی»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 814 ✨ 051

ای نادره مهمانِ ما! بُردی قرار از جانِ ما آخر کجا می خوانیم؟! گفتا: «بُرون از جان و جا!»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* نادره مهمان: مهمان عزیز و بی همتا * بُردن قرار از جان: کنایه از شیفته و شیدا کردن



➤ ای نادره مهمانِ ما! بُردی قرار از جانِ ما
آخر کجا می خوانیم؟! گفتا: «بُرون از جان و جا!»



➤ ای نادره مهمانِ ما! بُردی قرار از جانِ ما
آخر کجا می خوانیم؟! گفتا: «بُرون از جان و جا!»

→ 814 ✨ 052

♦ دو بیت از دیوان غزلیات – مربوط به برنامه ۸۱۳ در تبیین مفهوم بیت سوم غزل اصلی:

دیدمَش مست می‌گذشت، گفتم ای ماه تا کجا؟

گفت: نی هم‌چنین مکن، هم‌چنین در پیمِ بیا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

→ 814 ✨ 053

در پیشِ چون روان شدم، برگرفت تیز تیز پا

در پیِ گامِ تیزِ او چه محل باد و برق را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳)

* تیز: تند؛ شتابان * محل: اعتبار؛ ارزش

→ 814 ✱ 053

✦ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

از پایِ این زندانیان، بیرون کُـنـم بندِ گِـران
بر چرخ، بـنـهـم نـرـدبـان، تا جان بر آید بر عـُـلا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* زندانیان: کنایه از مردم دنیا

* بندِ گِـران: زنجیر سخت و استوار و سنگین. همانیدگی با چیزهای آفل

* چرخ: کنایه از مرتبه قدس الهی، فضای یکتایی

* نردبان: کنایه از شناسایی و رهاشدن تدریجی از همانیدگی‌های این جهان و پیوستگی مجدد به خدا

* عـُـلا: بلندی، بلندمرتبگی



➤ از پای این زندانیان، بیرون گنم بندِ گران
بر چرخ، بنهم نردبان، تا جان برآید بر عَلا



➤ از پای این زندانیان، بیرون گنم بندِ گران
بر چرخ، بنهم نردبان، تا جان برآید بر عَلا

♦ دو بیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت چهارم غزل اصلی و کلیدواژه «نردبان»:

نردبان‌هایی ست پنهان در جهان

پایه پایه تا عَنانِ آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۶)

* عَنانِ آسمان: پهنهٔ آسمان؛ آن قسمت از آسمان که نمایان است.



➤ نردبان‌هایی ست پنهان در جهان
پایه پایه تا عَنانِ آسمان



➤ نردبان‌هایی ست پنهان در جهان
پایه پایه تا عَنانِ آسمان

هر گره را نردبانی دیگر است هر روش را آسمانی دیگر است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۷)



➤ هر گره را نردبانی دیگر است
هر روش را آسمانی دیگر است



➤ هر گره را نردبانی دیگر است
هر روش را آسمانی دیگر است

→ 056 ✦ 814

تک بیت از دفتر سوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت چهارم غزل اصلی و کلیدواژه «نردبان»:

از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا

پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵)

* تَبَتُّل: از دنیا بُریدن و به خدا پیوستن



➤ از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا

پایه پایه تا ملاقاتِ خدا



➤ از مقاماتِ تَبَتُّل تا فنا

پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

چهار بیت از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم بیت چهارم غزل اصلی:

✦ ز آب و گل چو چنین کُنده‌یی است بر پاتان به جهد کُنده ز پا پاره پاره بگشاید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت سوم)

* کُنده: هیزم؛ قسمت پایین درخت؛ قطعه چوبی که برای شکنجه به پای زندانیان می‌بستند.



➤ ز آب و گل چو چنین کُنده‌یی است بر پاتان
به جهد کُنده ز پا پاره پاره بگشاید



➤ ز آب و گل چو چنین کُنده‌یی است بر پاتان
به جهد کُنده ز پا پاره پاره بگشاید

→ 814 ✦ 058

✦ سفر کنید از این غربت و به خانه روید

ازین فراق مَلولیم عزم فرماید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت چهارم)

* مَلول: اندوهگین؛ دل‌تنگ



➤ سفر کنید از این غربت و به خانه روید

ازین فراق مَلولیم عزم فرماید



➤ سفر کنید از این غربت و به خانه روید

ازین فراق مَلولیم عزم فرماید

→ 059 ✦ 814

به دوغِ گنده و آبِ چه و بیابانها حیاتِ خویش به بیهوده چند فرساید؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت پنجم)

* گنده: بدبو * فرساییدن: فرسودن، نابود کردن



➤ به دوغِ گنده و آبِ چه و بیابانها
حیاتِ خویش به بیهوده چند فرساید؟



➤ به دوغِ گنده و آبِ چه و بیابانها
حیاتِ خویش به بیهوده چند فرساید؟

→ 814 ✨ 060

✚ خدای پَرّ شما را ز جهد ساخته است

چو زنده‌اید بجنبید و جهد بنمایید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت ششم)



➤ خدای پَرّ شما را ز جهد ساخته است

چو زنده‌اید بجنبید و جهد بنمایید



➤ خدای پَرّ شما را ز جهد ساخته است

چو زنده‌اید بجنبید و جهد بنمایید

→ 814 ✨ 061

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

تو جانِ جانِ افزاستی، آخرِ زِ شهرِ ماستی
دل بر غریبی می نهی، این کی بُود شرطِ وفا؟!

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* جانِ افزا: جانِ افزاینده؛ جانی که موجب تقویت و افزایش جان‌های دیگر نیز می‌شود. منظور انسان کامل است.

* شهرِ ما: منظور شهر خدا، شهر وحدت و بی‌رنگی، شهر فضای یکتایی
* دل بر غریبی نهادن: به دیار غربت انس گرفتن، از وطن اصلی خود بیگانه شدن.



➤ تو جانِ جانِ افزاستی، آخرِ زِ شهرِ ماستی
دل بر غریبی می نهی، این کی بُود شرطِ وفا؟!



➤ تو جانِ جانِ افزاستی، آخرِ زِ شهرِ ماستی
دل بر غریبی می نهی، این کی بُود شرطِ وفا؟!

سه بیت از دفتر سوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

دَم به دَم در سوز، بریان می شوم

هرچه بادا باد، آنجا می روم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۵)



➤ دَم به دَم در سوز، بریان می شوم

هرچه بادا باد، آنجا می روم



➤ دَم به دَم در سوز، بریان می شوم

هرچه بادا باد، آنجا می روم

→ 814 ✦ 063

گرچه دل چون سنگِ خارا می‌کُند ✦

جانِ من، عزمِ بخارا می‌کند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۶)

* گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند: محبوب من اگرچه سنگ‌دلی می‌کند.



➤ گرچه دل چون سنگِ خارا می‌کُند

جانِ من، عزمِ بخارا می‌کند



➤ گرچه دل چون سنگِ خارا می‌کُند

جانِ من، عزمِ بخارا می‌کند

→ 814 ✦ 064

مَسْكَنِ يَارَسْت و شَهْرِ شَاهِ مِنْ پیشِ عاشقِ این بُود حُبُّ الْوَطَنِ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۷)

«حُبُّ الْوَطَنِ مِنْ الْإِيمَانِ.»
«وطن دوستی از ایمان است.»

(حدیث)



➤ مَسْكَنِ يَارَسْت و شَهْرِ شَاهِ مِنْ
پیشِ عاشقِ این بُود حُبُّ الْوَطَنِ



➤ مَسْكَنِ يَارَسْت و شَهْرِ شَاهِ مِنْ
پیشِ عاشقِ این بُود حُبُّ الْوَطَنِ

چهار بیت از دفتر چهارم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

مشورت را زنده‌ای باید نکو که تو را زنده کند، و آن زنده کو؟ (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۹)



➤ مشورت را زنده‌ای باید نکو
که تو را زنده کند، و آن زنده کو؟



➤ مشورت را زنده‌ای باید نکو
که تو را زنده کند، و آن زنده کو؟

→ 814 ✨ 066

ای مسافر با مسافر رای زن زان که پایت لنگ دارد رای زن

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۰)



➤ ای مسافر با مسافر رای زن
زان که پایت لنگ دارد رای زن



➤ ای مسافر با مسافر رای زن
زان که پایت لنگ دارد رای زن

→ 814 ✦ 067

از دَمِ حُبِّ الْوَطَنِ بگذر مایست که وطن آن سوست، جان این سوی نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۱)



➤ از دَمِ حُبِّ الْوَطَنِ بگذر مایست
که وطن آن سوست، جان این سوی نیست



➤ از دَمِ حُبِّ الْوَطَنِ بگذر مایست
که وطن آن سوست، جان این سوی نیست

→ 814 ✦ 068

✦ گر وطن خواهی، گذر زان سوی شط

این حدیثِ راست را کم خوان غلط

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۲)

* شَطّ: کناره رود و دریا، در اینجا منظور عالم فانی و ناپایدار است. رود هشیاری

جسمی و گذرا * کم خوان غلط: اصلاً غلط مخوان



➤ گر وطن خواهی، گذر زان سوی شط

این حدیثِ راست را کم خوان غلط



➤ گر وطن خواهی، گذر زان سوی شط

این حدیثِ راست را کم خوان غلط

سه بیت از دیوان غزلیات - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

خلق چو مرغایان، زاده ز دریایِ جان ✦

کی کند این جا مقام؟ مرغ کز آن بحر خاست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۳، بیت نهم)

* مقام: جای اقامت، جایگاه * خاستن: بلند شدن، برخاستن



➤ خلق چو مرغایان، زاده ز دریایِ جان
کی کند این جا مقام؟ مرغ کز آن بحر خاست



➤ خلق چو مرغایان، زاده ز دریایِ جان
کی کند این جا مقام؟ مرغ کز آن بحر خاست

→ 814 ✦ 070

بلکه به دریا دریم، جمله دَر و حاضریم ✦ وَر نه ز دریایِ دل موجِ پیایی چراست؟ (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۳، بیت دهم)



➤ بلکه به دریا دریم، جمله دَر و حاضریم

وَر نه ز دریایِ دل موجِ پیایی چراست؟



➤ بلکه به دریا دریم، جمله دَر و حاضریم

وَر نه ز دریایِ دل موجِ پیایی چراست؟

→ 814 ✨ 071

+ آمد موج آلت کشتی قالب بیست باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقا است

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۳، بیت یازدهم)

* آلت: ازل، زمانی که ابتدا ندارد * لقا: دیدار، ملاقات



➤ آمد موج آلت کشتی قالب بیست
 باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقا است



➤ آمد موج آلت کشتی قالب بیست
 باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقا است

→ 814 ✦ 072

بریده‌ای از دفتر دوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

تخمِ بَطّی گر چه مرغِ خانگی زیرِ پَرِ خویشِ کردت دایگی

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۶)

* بَطّ: مرغابی



➤ تخمِ بَطّی گر چه مرغِ خانگی
زیرِ پَرِ خویشِ کردت دایگی



➤ تخمِ بَطّی گر چه مرغِ خانگی
زیرِ پَرِ خویشِ کردت دایگی

→ 814 ✦ 073

مادرِ تو بَطَّ آن دریا بُدهست دایهات خاکی بُد و خشکی پَرست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۷)



➤ مادرِ تو بَطَّ آن دریا بُدهست
دایهات خاکی بُد و خشکی پَرست



➤ مادرِ تو بَطَّ آن دریا بُدهست
دایهات خاکی بُد و خشکی پَرست

→ 814 ✦ 074

✦ میلِ دریا، که دلِ تو اندرست آن طبیعت، جانت را از مادرست (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۸)



➤ میلِ دریا، که دلِ تو اندرست
آن طبیعت، جانت را از مادرست



➤ میلِ دریا، که دلِ تو اندرست
آن طبیعت، جانت را از مادرست

→ 814 ✨ 075

میل خشکی، مَر تو را زین دایه است دایه را بگذار، کو بدرایه است



(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۹)

* بدرایه: بدانندیش



➤ میل خشکی، مَر تو را زین دایه است
دایه را بگذار، کو بدرایه است



➤ میل خشکی، مَر تو را زین دایه است
دایه را بگذار، کو بدرایه است

→ 814 ✦ 076

دایه را بگذار بر خشک و بران اندرآ در بحرِ معنی چون بَطان

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۰)



➤ دایه را بگذار بر خشک و بران
اندرآ در بحرِ معنی چون بَطان



➤ دایه را بگذار بر خشک و بران
اندرآ در بحرِ معنی چون بَطان

→ 814 ✦ 077

گر تو را مادر بترساند ز آب تو مَترس و سوی دریا ران شتاب

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۱)



➤ گر تو را مادر بترساند ز آب
تو مَترس و سوی دریا ران شتاب



➤ گر تو را مادر بترساند ز آب
تو مَترس و سوی دریا ران شتاب

→ 814 ✦ 078

✦ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

آوارگی نوشت شده، خانه فراموش شده آن گنده پیر کابلی، صد سحر کردت از دغا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* نوشت شده: بر تو شیرین و گوارا آمده است.

* گنده پیر کابلی: پیرزن جادوگر کابلی. در اینجا منظور دنیای فریبده است.

* دغا: حيله، فریب



➤ آوارگی نوشت شده، خانه فراموش شده
آن گنده پیر کابلی، صد سحر کردت از دغا



➤ آوارگی نوشت شده، خانه فراموش شده
آن گنده پیر کابلی، صد سحر کردت از دغا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

این قافله بر قافله، پویان سوی آن مَرَحَله
چون بر نمی گردد سَرَت؟ چون دل نمی جوشد تو را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)



➤ این قافله بر قافله، پویان سوی آن مَرَحَله
چون بر نمی گردد سَرَت؟ چون دل نمی جوشد تو را؟



➤ این قافله بر قافله، پویان سوی آن مَرَحَله
چون بر نمی گردد سَرَت؟ چون دل نمی جوشد تو را؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

بانگِ شتربان و جَرَس می نشنود از پیش و پس!
ای بس رفیق و هم‌نَفَس آن جا نشسته گوشِ ما

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* جَرَس: زنگ، زنگی که بر گردن چهارپایان افکنند.



➤ بانگِ شتربان و جَرَس می نشنود از پیش و پس!
ای بس رفیق و هم‌نَفَس آن جا نشسته گوشِ ما



➤ بانگِ شتربان و جَرَس می نشنود از پیش و پس!
ای بس رفیق و هم‌نَفَس آن جا نشسته گوشِ ما

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم (مقطع غزل):

خَلْقِ نِشِسته گوشِ ما، مَسْتُ و خوش و بیهوشِ ما
نعره زنان در گوشِ ما که: «سوی شاه آ ای گدا»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷)

* گوش: انتظار



➤ خَلْقِ نِشِسته گوشِ ما، مَسْتُ و خوش و بیهوشِ ما
نعره زنان در گوشِ ما که: «سوی شاه آ ای گدا»



➤ خَلْقِ نِشِسته گوشِ ما، مَسْتُ و خوش و بیهوشِ ما
نعره زنان در گوشِ ما که: «سوی شاه آ ای گدا»

→ 814 ✦ 082

♦ ابیاتی از دفتر ششم مثنوی - در تبیین مفهوم ابیات هشتم و نهم غزل اصلی:

یار شو تا یار بینی بی عدد زان که بی یاران بمانی بی مدد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۸)



➤ یار شو تا یار بینی بی عدد
زان که بی یاران بمانی بی مدد



➤ یار شو تا یار بینی بی عدد
زان که بی یاران بمانی بی مدد

→ 814 ✦ 083

دِیو گُرگ است و تو همچون یوسفی ✦

دامنِ یعقوب مگذار ای صَفی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۹)

* صَفی: برگزیده، خالص، پاک



➤ دِیو گُرگ است و تو همچون یوسفی
دامنِ یعقوب مگذار ای صَفی



➤ دِیو گُرگ است و تو همچون یوسفی
دامنِ یعقوب مگذار ای صَفی

→ 814 ✦ 084

گرگ اغلب آنگهی گیرا بُود کز رَمه شیشک به خود تنها رَوَد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۰۰)

* شیشک: برّه شش ماهه



➤ گرگ اغلب آنگهی گیرا بُود
کز رَمه شیشک به خود تنها رَوَد



➤ گرگ اغلب آنگهی گیرا بُود
کز رَمه شیشک به خود تنها رَوَد

→ 814 ✦ 085

آن که سُنّت یا جماعت ترک کرد در چنین مَسْبَع نه خونِ خویش خورد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۰۱)

* مَسْبَع: محلّ حیوانات درنده، دَدستان



➤ آن که سُنّت یا جماعت ترک کرد
در چنین مَسْبَع نه خونِ خویش خورد؟



➤ آن که سُنّت یا جماعت ترک کرد
در چنین مَسْبَع نه خونِ خویش خورد؟

→ 814 ✦ 086

هست سنت ره، جماعت چون رفیق



بی‌ره و بی‌یار، افتی در مَضیق

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۰۲)

* مَضیق: تنگنا، جای تنگ



➤ هست سنت ره، جماعت چون رفیق

بی‌ره و بی‌یار، افتی در مَضیق



➤ هست سنت ره، جماعت چون رفیق

بی‌ره و بی‌یار، افتی در مَضیق

→ 814 ✨ 087

گیرم آن گرگت نیابد، ز احتیاط

بی ز جمعیت نیابی آن نشاط

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۱)

*نشاط: شادی؛ خوشحالی



➤ گیرم آن گرگت نیابد، ز احتیاط

بی ز جمعیت نیابی آن نشاط



➤ گیرم آن گرگت نیابد، ز احتیاط

بی ز جمعیت نیابی آن نشاط

→ 814 ✦ 088

آن که تنها در رهی او خوش رَوَد با رفیقان سیرِ او صد تُو شود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۲)



➤ آن که تنها در رهی او خوش رَوَد
با رفیقان سیرِ او صد تُو شود



➤ آن که تنها در رهی او خوش رَوَد
با رفیقان سیرِ او صد تُو شود

→ 814 ✦ 089

با غلیظی، خر ز یاران، ای فقیر در نشاط آید، شود قوّت پذیر

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۳)



➤ با غلیظی، خر ز یاران، ای فقیر
در نشاط آید، شود قوّت پذیر



➤ با غلیظی، خر ز یاران، ای فقیر
در نشاط آید، شود قوّت پذیر

→ 814 ✨ 090

هر خری کز کاروان تنها رَوَد بر وی آن ره، از تَعَب صد تُو شود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۴)

* تَعَب: رنج، سختی



➤ هر خری کز کاروان تنها رَوَد
بر وی آن ره، از تَعَب صد تُو شود



➤ هر خری کز کاروان تنها رَوَد
بر وی آن ره، از تَعَب صد تُو شود

→ 814 ✦ 091

چند سیخ و چند چوب افزون خورد تا که تنها آن بیابان را بُرد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۵)



➤ چند سیخ و چند چوب افزون خورد
تا که تنها آن بیابان را بُرد



➤ چند سیخ و چند چوب افزون خورد
تا که تنها آن بیابان را بُرد

→ 814 ✨ 092

مر تو را می گوید آن خر، خوش شنو گر نه یی خر، هم چنین تنها مرو

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۶)



➤ مر تو را می گوید آن خر، خوش شنو
گر نه یی خر، هم چنین تنها مرو



➤ مر تو را می گوید آن خر، خوش شنو
گر نه یی خر، هم چنین تنها مرو

♦ ابیاتی از یک حکایت در دفتر چهارم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت ششم غزل اصلی و کلیدواژه «گنده پیر کابلی»:

→ 814 ✨ 093

چون برآمد این نکاح، آن شاه را

با نژادِ صالحانِ بیِ مرا

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۴)

* نکاح: ازدواج، پیوند * مرا: ستیزه کردن، نزاع، جدال

→ 814 ✨ 094

از قضا کمپیر کی جادو که بود

عاشقِ شهزاده با حُسن و جُود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۵)

* کمپیر: پیرزن، پیر سالخورده * جُود: کرم، بخشش، عطا

→ 814 ✨ 095

جادویی کردش عَجوزه کابلی

کی بُرد زان رَشک، سِحْرِ بابلی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۶)

* رَشک: حسد، حسرت

→ 814 ✨ 096

شَه بچه شد عاشقِ کمپیرِ زشت

تا عروس و آن عروسی را بِهشت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۷)

* هِشْتَن: ترک کردن، رها کردن

→ 814 ✨ 097

یک سیه دیوی و کابولی زنی



گشت به شه‌زاده ناگه رهزنی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۴۸)

→ 814 ✨ 098

تا ز یارب یارب و، افغان شاه



ساحری اُستاد پیش آمد ز راه

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۵۹)

→ 814 ✨ 099

دست بر بالای دست است ای فّتی



در فن و در زور، تا ذات خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶۲)

→ 814 ✨ 100

گفت شاهش کین پسر از دست رفت



گفت اینک آمدم درمان زفت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶۵)

→ 814 ✨ 101

نیست همتا زال را زین ساحران



جز من داهی رسیده زان گران

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶۶)

→ 814 ✨ 102

آدم تا برگشایم سحر او



تا نماند شاهزاده زردرو

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۶۹)

→ 814 ✨ 103

بعد سالی گفت شاهش در سخن کای پسر یاد آر از آن یار کهن

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۸۵)

→ 814 ✨ 104

یاد آور زان ضجیع و زان فراش تا بدین حد بی وفا و مُر مباح!

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۸۶)

* ضجیع: همخوابه، هم‌بستر * فراش: همسر

→ 814 ✨ 105

گفت: رَو، من یافتم دارُالسُّرور وارَهیدم از چَه دارُالغُرور

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۸۷)

* دارُالسُّرور: جای شادمانی، بهشت * دارُالغُرور: خانه غرور، کنایه از این دنیا

→ 814 ✨ 106

همچنان باشد، چو مؤمن راه یافت سوی نور حق، ز ظلمت روی تافت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۸۸)

→ 814 ✨ 107

« در بیان آنکه شهزاده آدمی بچه است، خلیفه خداست؛ پدرش
آدم صفی، خلیفه حق مسجودِ ملایک و آن کمپیرِ کابلی، دنیا است
که آدمی بچه را از پدر بُرید به سحر و انبیا و اولیا آن طیب تدارک
کننده.»

→ 814 ✧ 108

ای برادر دان که شهزاده تویی
در جهانِ کهنه، زاده از نویی
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۸۹)

→ 814 ✧ 109

کابلیّ جادو این دنیا است کو
کرد مردان را اسیرِ رنگ و بو
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۰)

→ 814 ✧ 110

چون در افکندت درین آلوده رود
دم به دم می خوان و می دم قلّ آغوذ
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۱)

* رود: رود * قلّ آغوذ: بگو پناه می برم

→ 814 ✧ 111

تا رهی زین جادویّ و زین قلّ
استعادت خواه از ربّ الفلق
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۲)

* قلّ: اضطراب و پریشانی * استعاده: پناه گرفتن، پناه بردن

* ربّ الفلق: پروردگار بامداد، پروردگار آفریدگان